

تأثیر منطق رواقی - مگاری

بر منطق ابن‌سینا

بهناز دهکردی

اشاره: نوشتار حاضر گزارشی است از درون مایه رساله دکتری آقای مهدی امام‌جمعه تحت عنوان «منطق رواقی - مگاری و تأثیر آن بر منطق ابن‌سینا» که زیر نظر زنده‌یاد دکتر محمد خوانساری در دانشگاه تربیت مدرس در پاییز ۱۳۸۷ دفاع شده است.

کتاب ماه فلسفه

ابن‌سینا در آثارش در مورد رواقیون سخن گفته است. وی بر خلاف فارابی از آنها نام نبرده، اما در اظهاراتش قراین کافی وجود دارد که مراد او جز حوزه رواقی نمی‌تواند باشد. در بحث قیاسات استثنایی در جلد یک شفا ابن‌سینا ارسطو را نکوهش میکند که چرا در منطق خود، شرطیات را نادیده گرفته است. سپس از منطقیونی سخن می‌گوید که با اینکه به تحقیق درباره شرطیات پرداخته‌اند، اما از قیاسات اقترانی در حیطه شرطیات غافل شده‌اند. مسلماً این ویژگی به رواقیان و پیروان آنها اختصاص دارد.

رواقیان

منطق رواقی - مگاری، نظامی منطقی است که پس از ارسطو، توسط مگاری‌ها و رواقی‌ها پایه‌ریزی شد. آنها تئوری‌ها و ایده‌های جدیدی را در همه بخش‌های منطق از جمله قضایا، موجهات و استدلال مطرح کردند که در منطق ارسطو سابقه نداشت. به طور کلی، منطق ارسطو بنیادش بر حملیات است، و منطق رواقی - مگاری بنیادش بر شرطیات. تألیفات رواقیان بسیار زیاد بوده است ولی هیچ یک از آن به دست ما نرسیده است. برای شناسایی افکار آنها دو جور منبع هست. منابع دست اول دو گزارش مفصلند که در کتاب‌های تاریخ فلسفه آمده‌اند: یکی از «دیوژن لاترسیوس» به نام زندگینامه فیلسوفان برجسته و دیگری از «سکستوس امپریکوس» به نام بر ضد ریاضیدان. منابع دست دوم آثاری هستند که از «سیسرو»، «سنکا»، «اسکندر افرودیسی» و «جالینوس» باقی مانده‌اند. مکتب مگاری که اقلیدس در رأس آن است، پس از اضمحلال سریع، برای مدت طولانی‌ای توسط مکتب رواقی که از لحاظ مبانی و طرز تفکر بسیار به آن شبیه بود، پیگیری شد. زنون را پایه‌گذار مکتب رواقی میدانند. هرودی این مکتب‌ها از نظر منطقی و هم متافیزیکی، تحت تأثیر مکتب الیایی بودند.

رواقیون بین اشیا و رویدادهای جهان به یک همبستگی‌ای و ارتباط متقابل ضروری معتقد بودند. آنها این امور و رویدادهای مرتبط به یک‌دیگر را به دو قسمت مشاهده‌پذیر و قابل دریافت حسی و مشاهده‌ناپذیر (اعم از موقت و دائم) تقسیم می‌کردند و معتقد بودند از امور دسته اول می‌توان به امور دسته دوم نایل شد. در واقع قضایا برای هم به عنوان «علامت» هستند. این همبستگی، به اصل «همدردی و هماهنگی جهانی» معروف است. بر اساس این اصل است که در منطق رواقی، علامت به عنوان یک‌جور قضیه شناخته می‌شود. بنابر تعریف رواقیون از علامت، یک مقدم صادق در یک ترکیب شرطی صادق، نشان‌دهنده تالی و صدق تالی است. به عبارت دیگر در قضیه شرطیه (بعضی از شرطی‌ها نه همه)، مقدم آشکارکننده تالی و علامت آن است. «نظریه علامت» اولاً و بالذات مربوط به قضایا و رابطه بین آنها است، و به تبع قضایا و محتوای آنها به واقعیت خارجی مرتبط می‌گردد. به این ترتیب است که در دیدگاه رواقی، بهترین و مناسب‌ترین ساختار زبانی که بتواند جهان همبسته خارجی را توضیح دهد، ساختار شرطی است. آنها کل منطقیشان را بر منبای «اگر مقدم، آن‌گاه تالی» استوار کرده‌اند.

ابن سینا به کسانی را که دارای نگرش علامتی به قیاس هستند، در همان جلد اول شفا این گونه توصیف می‌کند: «المستدلین من الشاهد علی الغایب و یطلبون القیاسات کلها من العلامه».

رواقیون برهان و استدلال را نوعی «قیاس علامتی» تلقی می‌کنند و مقدمات قیاس را

نیز علامت و نشانه نتیجه می‌دانند. پیوند بین مقدم و تالی در قضیه شرطیه و همین‌طور بین مقدمات و نتیجه در یک استدلال، بیان‌گر ارتباط خارجی اشیا با یک‌دیگر است. از سویی منطق شرطی توان خاصی در بیان طرز تفکر آنان درباره اشیا دارد. به طوری که منطق در نظر آنها بر خلاف آنچه ارسطو معتقد است، فقط به منزله آلت حکمت نیست، بلکه خود قسمی از حکمت است. ابن سینا در مدخل شفا سعی می‌کند بین این دو رویکرد به منطق جمع کند. می‌گوید منطق را هم می‌توان جزء فلسفه دانست و هم می‌توان آلت فلسفه. زیرا فلسفه در این دو دیدگاه، به دو اعتبار ملاحظه شده: آنان که منطق را آلت فلسفه دانسته‌اند، فلسفه را علم به اشیا بما هو موجود دانسته‌اند. اما آنان که منطق را جزء فلسفه دانسته‌اند، فلسفه را شامل هر بحث نظری دانسته‌اند. اما همان‌طور که پیداست نمی‌توان تحلیل ابن سینا را در اینجا پذیرفت، زیرا رواقیون به آن دلیل که هر بحث نظری بحثی فلسفی است، به جزئیت منطق برای فلسفه رأی نداده‌اند، بلکه آنها با لحاظ دیدگاهشان به منطق و به جهان و پیوند بین ساختار منطق شرطی و جهان خارج، منطق را جزو فلسفه دانستند.

منابع ابن سینا

اساساً اندیشه‌های رواقی چه در حوزه‌ی جهان‌شناسی و چه

در حوزه‌ی منطقی، از خلال شرحها و تفسیرها و یا احیاناً تواریحی

که در ضمن آنها آرای رواقیان و مگاریان بحث شده، به جهان

اسلام راه یافته است. در قرون اولیه میلادی در مورد آرای

رواقیان کلاً دو نگرش وجود داشت: یکی نگرش انتقادی

- انکاری و دیگری نگرش تطبیقی - تلفیقی. شاخص این

دو نگرش به ترتیب اسکندر افرودریسی و جالینوس بودند.

مسلمانان با هردوی این نگرش‌ها از طریق این نویسندگان، آشنا

بودند. بغداد در قرن نهم میلادی یا سوم هجری شاهد متخصصانی

در منطق است که به شرطیات و استدلال‌های شرطی در شرح‌ها و

تفسیر، توجه می‌کردند. برای نمونه متی این یونس از اعضای متأخر

حوزه بغداد است که به طور اصولی به شرطیات پرداخته و حتی

کتاب مستقلی در این باب نگاشته است. واسطه بین مکتب

بغداد و منطق رواقی، طب و داروشناسی بوده. رواقیان منطق

شرطی را به عنوان نظامی که علم طب در قالب آن قابل

پیریزی است، شناختند. مسلمانان که خود در طب دست

داشتند، این توجه رواقیان به طب را درک کرده بودند. فارابی



در تحلیل توضیح می‌دهد که جالینوس در تشریح اعضای انسان، امور مشاهده پذیر را سبب (یا علامت) امور غیر قابل مشاهده قرار داده است. به گفته فارابی زبان و منطق به کار رفته برای این دو دسته از اشیا توسط جالینوس، زبان و منطق شرطی و قیاسات استثنایی است.

اسکندر افرویدی که مجرای دیگر آشنایی مسلمانان با منطق رواقی است، به گفته بنسون متیس در ضمن شرح‌هایش بر منطق ارسطو، آن را ممزوج با مجموعه‌ای از اطلاعات درباره‌ی دیدگاه‌های رواقیان مطرح کرده است. وی در شرحش بر تحلیل اولی ارسطو چند مبحث منطقی را عنوان و تفاوت نظر ارسطو در آن مباحث با نظریات رواقیان را بیان می‌کند. او در این مباحث در صدد دفاع همه جانبه از آرای ارسطو در برابر اندیشه‌های غیر ارسطویی است. یکی از این موضوعات، جایگاه بحث الفاظ نسبت به منطق است که مشائون آن را مقدمه منطق می‌دانند و نه جزء یا غایت آن. ولی به نظر اسکندر رواقیان در مورد مبحث الفاظ زیاده‌روی کرده و بین منطق و خطابه خلط نموده‌اند. این اختلاف نظر در منطق ابن‌سینا انعکاس یافته. او در اوایل جلد یک شفا آورده که منطق من حیث هو منطق در مباحث الفاظ نظر نمی‌کند مگر از جهات محاوره و مخاطبه، و کسانی را که دیدگاهی جز این دارند افراد مشوشی تلقی می‌کند که موضوع منطق را حقیقتاً درک نکرده‌اند. این نظر ابن‌سینا تلویحاً اشاره دارد که صاحبان دیدگاه مخالف بین منطق و فلسفه خلط کرده‌اند و این نشان از تأثیرپذیری ابن‌سینا در این مبحث از نظریات اسکندر دارد.

به طور کلی اسکندر تعلیمات رواقی را در جهت مخالفت و تکذیب مشائیان و ارسطو می‌دانسته. بر خلاف جالینوس که با وجود نقدهایش بر ارسطو این دو نظریه را مکمل هم می‌دیده است. جالینوس در رساله‌ای به نام مقدمه‌ای بر دیالکتیک سعی در تلفیق دو حوزه منطقی ارسطویی و رواقی دارد.

با مطالعه کلی و اجمالی آثار منطقی ابن‌سینا، به نظر می‌رسد که وی از سبک جالینوس بیشتر متأثر بوده تا از سبک اسکندر. با این حال ابن‌سینا بین نقد جالینوس به ارسطو و نقد اسکندر به رواقیان روش اعتدال را در پیش گرفته و تلفیق و تکمیل مطالب را برگزیده است. نکته مهم این است که ابن‌سینا نظام و سیستم منطقی‌اش را از ارسطو اخذ کرده و به این لحاظ مشرب او همان مشرب و مکتب اسکندر است. اما در قالب و چارچوب آن نظام مسائل و مواضعی از رواقیان و مگاریان اخذ نموده و در جهت تلفیق و تکمیل نظام مشایی مورد استفاده قرار داده است.

علاوه بر دو منبع گفته شده به نظر می‌رسد بوتیوس نیز که به طور مستمر مبانی منطق رواقی را در آثارش مورد بحث قرار داده، منبع دیگری برای الهام ابن‌سینا بوده است... تقسیم‌بندی ابن‌سینا و بوتیوس از قضایا بسیار شبیه است. بوتیوس قضیه را ابتدا به قطعی و شرطی و سپس قضیه شرطی را به متصله و منفصله تقسیم می‌کند. ابن‌سینا نیز در این مبحث تقسیم‌بندی مشابه دارد. همچنین در مبحث قیاسات استثنایی ابن‌سینا ضروب منتج این قیاسات را با عنوان بنا بر قول مشهور گزارش می‌دهد و کیفیت بیانش به بیان رواقیان و به صورت اگر مقدم آنگاه تالی است که این بیان در سنت رواقی شکل گرفته است و احتمالاً ابن‌سینا تحت تأثیر بوتیوس آنها را چنین بیان کرده است.

شرطیات

ابن‌سینا در کتب خود به تفصیل به شرطیات پرداخته و به گفته خود همه انواع قیاساتی که نتیجه آنها شرطی است را احصا نموده است. او بر این باور بود که همان طور که مجهولاتی در قالب قضیه حملیه داریم مجهولاتی نیز در قالب قضیه شرطیه داریم و همان طور که در مقدمات قیاس مقدمات شرطی نیز داریم. او در جلد دو شفا آورده: از طرفی شرطیات از حملیات قابل استنتاج نیستند و از طرف دیگر در طبیعیات و ریاضیات و الهیات مجهولات فراوانی وجود دارند که در قالب شرطیه هستند و باید اثبات گردند. پس اگر منطق فقط بر اساس حملیات بنا شود دیگر نمی‌تواند به عنوان یک علم آلی جوابگوی همه علوم باشد. البته باید گفت مراد ابن‌سینا و آنچه وی در جستجوی آن است تا بتواند از آن نتیجه شرطیه بگیرد، قیاس اقترانی شرطی است. در این چارچوب نگاه وی به قضیه شرطیه، به نوعی نیست که در سنت رواقی ملحوظ باشد. زیرا در قیاس اقترانی شرطی، قضیه شرطیه نه تنها به مقدم و تالی تجزیه می‌شود، بلکه لازم است هر یک از آنها که خود قضیه هستند، به اجزایشان، یعنی به موضوع و محمول نیز تجزیه شوند. ممکن است کسی راه حلی پیشنهاد کند: برای اثبات یک مدعا در صورتی که در



ابن‌سینا در آثارش
در مورد رواقیون
سخن گفته است.
وی بر خلاف فارابی
از آنها نام نبرده،
اما در اظهاراتش
قراین کافی وجود دارد
که مراد او
جز حوزه رواقی
نمی‌تواند باشد.

قالب قضیه شرطیه باشد، ابتدا آن را به قضیه حملی تبدیل نموده، سپس برای این قضیه حملیه، برهانی از حملیات ترتیب می‌دهیم. قیاس ارائه شده برای قضیه حملیه، می‌تواند بعینه استدلالی باشد برای لازمه آن که همان قضیه شرطی است. ابن سینا این راه حل را نمی‌پذیرد. زیرا از نظر وی قیاس برای هر مطلبی به عینه نمی‌تواند قیاس برای لازمه آن مطلب نیز باشد، بلکه باید برای لازمه آن قیاس و استدلال دیگری ترتیب داد. اینجا یکی از مواضعی است که ابن سینا با جالینوس مخالفت می‌کند. جالینوس استدلال بر نتیجه را به عینه استدلال بر لازمه نتیجه نیز تلقی می‌کند. بنابراین در نظر ابن سینا قضایای شرطی باید به گونه‌ای اثبات شوند که همچنان به حالت شرطی خود باقی بمانند و این انگیزه ابن سینا برای پرداختن به این قضایاست.

بحث سور در باب قضایای شرطیه و طبقه بندی قضایای شرطیه به صورت کلیه جزئیه و مهمله و تشکیل مربع تقابل بین آنها، قبل از ابن سینا آغاز شده بود. نگرش موضوع محمولی و نه قضیه ای به شرطیات قبل از ابن سینا سابقه داشته و آن را می‌توان تحولی در منطق شرطیات دانست که مسلماً بعد از رواقیان روی داده است. این نگاه به شرطیات نوعی نگاه ارسطویی است که در چینه‌ای از منطق حدود را بر روی شرطیات می‌گشاید و جرعه آن را شارحان ارسطو زده‌اند. به این ترتیب همان نظامی که بر اساس حدّ اکبر و حدّ اصغر و حدّ وسط بنا شده است، مدعی تنظیم شرطیات و به نتیجه رساندن آنها می‌گردد. فضای منطقی‌ای که ابن سینا در آن متولد شد و به ابداع و ابتکار دست زد، جهانی است با نظامی واحد که هم بر حملیات و هم بر شرطیات حاکم است و بنیادترین عناصر آن سور، موضوع، محمول و حدّ وسطند. ابن سینا که در همه جا اصرار دارد حیطة ابداعات و ابتکارات خود را از حیطة برگرفته‌هایش از دیگران جدا کند، در زمینه شرطیات در دو زمینه ادعای ابداع دارد: یکی کشف و تأسیس قیاس اقتزانی شرطی و نامگذاری قیاس شرطی به عنوان جدید قیاس استثنایی که در واقع یک قسم از قیاس شرطی و در مقابل قیاس شرطی اقتزانی است. دوم احصا جمیع قضایای شرطیه و استخراج جمیع قیاساتی که نتایج شرطیه به دست می‌دهند.

چهار دیدگاه در حوزه رواقی - مگاری در باب قضیه شرطیه هست که دو تا متعلق به مگاریان است و دو تا رواقیان. این چهار دیدگاه اینها است: یک: نظریه تابع صدقی فیلون بدون لحاظ زمان به عنوان یک عنصر منطقی: «ترکیب شرطی صادق ترکیبی است که دارای مقدم صادق و تالی کاذب نباشد». دو: نظریه تابع صدقی دئودوروس با توجه به زمان به عنوان یک عنصر منطقی که در ارزش نهایی قضیه شرطیه بر حسب ارزشهای مقدم و تالی مؤثر است. «قضیه

شرطیه صادق قضیه‌های است که نه می‌تواند و نه قبلاً می‌توانسته که دارای مقدم صادق و تالی کاذب باشد». سه: نظریه سازگاری مبنی بر یک رابطه لزومی بین مقدم و تالی: «قضیه شرطیه هنگامی صادق است که رفع تالی آن با مقدم آن ناسازگار باشد». ناسازگاری در اینجا یعنی نفی تالی با مقدم متناقض باشد. چهار: نظریه القایی است که ترکیبهای شرطی را به عنوان جملات ترکیبی که بین مؤلفه‌های آن رابطه ضروری وجود دارد، تلقی می‌کند: «یک قضیه شرطیه، اگر تالی آن در مقدم آن مندرج باشد.» همان طور که پیداست، دیدگاههای دو و سه دیدگاههای تابع ارزشی نیستند یعنی صدق و کذب آنها، صرفاً بر اساس صدق و کذب مؤلفه‌های آنها قابل دستیابی نیست.

ابن سینا قصد داشته که به واسطه یک تقسیم بندی از قضیه شرطیه، این دیدگاه‌ها را در یک طرح جمع کند و در واقع هر تعبیری از قضیه شرطیه را به عنوان نوع خاصی از قضیه شرطیه تلقی نماید. مثلاً در فصل اول مقاله پنجم کتاب قیاس منطق شفا ابن سینا سه تعبیر از قضیه شرطیه آورده: «متصل علی الاطلاق»، «لزومیه» و «اتفاقیه». البته او به ظاهر متصل علی الاطلاق را مقسم آن دو تالی دیگر قرار می‌دهد اما به نظر ابن سینا در واقع متصل علی الاطلاق به حسب تعبیر و جدول ارزشی کاملاً متفاوت از آن دو تالی است. زیرا نزد ابن سینا جدول ارزشی قضیه متصله لزومیه سه نتیجه نامعین دارد و جدول ارزشی متصله اتقاقی درستی و نادرستی نتیجه بر حسب تالی است، در حالی که در ابن سینا در فصل سه از مقاله پنجم کتاب قیاس از متصل علی الاطلاق جدول ارزشی ای می‌دهد که در آن نتیجه نامعین وجود ندارد و در موردی که مقدم درست و تالی نادرست است، نتیجه نادرست است و در سه مورد دیگر، نتیجه درست است. این تعبیر از متصل علی الاطلاق همان تعبیر فیلونی از قضیه شرطیه است و نمی‌تواند مقسم دو قسم دیگر قرار بگیرد. (برای بررسی بیشتر به متن رساله فصل ۷ قسمت ۴ مراجعه کنید) در واقع ابن سینا یک تقسیم ثنائی بر قضیه شرطیه اعمال کرده، اما سه تعبیر با سه ارزشیابی مختلف ارائه داده که مستلزم سه جدول ارزش است و به این ترتیب بین دو دیدگاه خروسیپوسی و فیلونی در طرح خود جمع کرده است. البته ابن سینا از



اقلیدس

مکتب مگاری که
اقلیدس در رأس آن است،
پس از اضمحلال سریعش،
برای مدت طولانی‌ای
توسط مکتب رواقی که
از لحاظ مبانی و طرز تفکر
بسیار به آن شبیه بود،
پیگیری شد. زنون را
پایه‌گذار مکتب رواقی می‌دانند.
هردوی این مکتب‌ها
از نظر منطقی و هم
متافیزیکی، تحت تأثیر
مکتب الیایی بودند.

دیدگاه دئودوروسی و تعبیر او از قضیه شرطیه نیز به گونه دیگری متأثر شده است. رشر معتقد است ابن‌سینا قضایای متصله را با الهام از تعبیر دئودوروسی قضایای متصله، تسویر نموده است. این حرف درست نیست. زیرا اولاً در نظریه دئودوروس، سور کاملاً و صراحتاً زمانی است ولی تعبیر ابن‌سینا از سور در این مبحث اولاً و بالذات ناظر به شرایط و احوال است. ثانیاً دیدگاه دئودوروس به قضیه شرطیه، دیدگاه تابع صدقی است ولی ابن‌سینا به شرطیات متصله نگرش غیر تابع صدقی دارد. اساساً به کارگیری سور در شرطیات توسط ابن‌سینا، می‌تواند به دو ایده لزوم و اتفاق و یا تبدیل شرطیه به حملیه وابسته باشد.

ایده تابع صدقی

ایده تابع صدقی نظریه ای است درباره چگونگی ارزشیابی قضیه مرکب از جمله قضایای شرطی. در این نظریه ارزش جمله مرکب تنها وابسته به ارزش‌های جمله‌های سازنده آن خواهد بود. این ایده ابتدا توسط مگاریان به کار گرفته شد. ایده تابع صدقی به عنوان یک اصطلاح یا مفهوم منطقی و یا به عنوان یک نظریه، برای ابن‌سینا مطرح نبوده است؛ و حتی در بخش‌ها یا حوزه‌هایی از منطق خود، شیوه‌هایش با این ایده متنافی است. اما در حوزه محدودی آن را عملاً به کار گرفته است. توضیح آن که ابن‌سینا در برخورد با یک قضیه شرطی خود را با چند قضیه مواجه می‌دیده است نه یک قضیه. از دیدگاه ابن‌سینا در یک ترکیب شرطی «مقدم» یک قضیه است و قابل کذب و صدق است، هر چند «اگر مقدم» به عنوان بخش ناتمام قضیه «یصح السکوت علیها» نیست؛ پس قابل صدق و کذب هم نیست. او در مورد قضیه اتفاقیه به ارزشگذاری مقدم و تالی، و تبیین ارزشی کل قضیه بر اساس ارزش مقدم و تالی پرداخته است. هنگامی که او برای قضیه اتفاقیه، صدق تالی را برای صدق قضیه شرطیه کافی می‌داند، در واقع جدول ارزشی ارائه می‌دهد و این همان تبیین تابع صدقی از متصله اتفاقیه است. البته باید گفت تعبیر فیلونی از شرط و جدول ارزش آن در منطق ابن‌سینا جایگاهی ندارد. نه در بخش قضایا و نه در بخش قیاسات. همین‌طور قضیه اتفاقیه کاربردی در نظام استنتاجی ابن‌سینا ندارد، زیرا به اعتقاد وی قضیه متصله در استدلال‌ها باید لزومی باشد.

در منفصلات نیز ابن‌سینا از ایده تابع صدقی متأثر بوده است. او اقسماً قضیه منفصله یعنی حقیقیه، مانعة‌الجمع و مانعة‌الخلو را بر اساس دو مقوله احتمال یا ارتفاع در صدق تعریف می‌کند؛ البته بدون اینکه واژه صدق را به کار برد. همچنین استنتاج را در استدلال‌هایی که متشکل از قضایای منفصله‌اند، بر اساس همین تعبیر تابع صدقی برقرار می‌کند. ابن‌سینا ایده تابع صدقی را به عنوان یک عملکرد (و نه مانند رواقیان به عنوان یک نظرگاه) از سنت رایج نزد رواقیان اخذ کرده است.

با توجه به آنچه گفته شد، ابن‌سینا در بخش شرطیات سه حوزه منطقی با سه مبنای متفاوت دارد که هر یک قاعده خاص خود را دارد. حوزه اول نگاه موضوع - محمولی به قضیه شرطیه است. این نگرش در حوزه شرطیه متصله است و ابن‌سینا را به قیاس اقترانی شرطی می‌رساند.

حوزه دوم نگاه مقدم - تالی به قضیه شرطیه یا همان حوزه قیاسات استثنایی متشکل از قضایای شرطیه متصله است. در این حوزه سه نگاه اتفاقی، لزومی و فلونی به قضیه شرطیه را می‌توان در آثار ابن‌سینا تفکیک کرد. حوزه سوم حوزه قیاسات استثنایی متشکل از قضایای شرطیه منفصله است که صدق و کذب قضایا را می‌توان بر اساس صدق و کذب مؤلفه‌های آنها تبیین و برای هر یک جدول ارزشی ترسیم نمود.

موجهات

قبل از ابن‌سینا در زمینه موجهات، سه سنت وجود دارد: اول سنت ارسطویی که در آن بیشتر به تلازمات بین جهات پرداخته می‌شود تا به خود آنها. دوم سنت مگاری که در آن جهت با زمان همبسته می‌شود. سوم سنت رواقی که در آن سه عنصر منطقی در تبیین موجهات نقش دارند: زمان، طبیعت داخلی قضیه، شرایط خارجی قضیه.

اسلوب ابن‌سینا در توسعه منطق موجهات بیشتر مگاری - رواقی است تا ارسطویی. وی: اولاً بر خلاف ارسطو که جهات را بر حسب یکدیگر تعریف می‌کند، مانند رواقیان از زمان برای تبیین موجهات استفاده می‌کند. در کتاب نجات، جهات ثلاث بر اساس دو عنصر «واقعیت» به لحاظ وجود و عدم، و «زمان» به



اسکندر افرویدیسی

در قرون اولیه میلادی
در مورد آرای رواقیان
کلاً دو نگرش وجود داشت:
یکی نگرش انتقادی - انکاری و
دیگری نگرش تطبیقی - تلفیقی.
شاخص این دو نگرش
به ترتیب اسکندر افرویدیسی و
جالینوس بودند.
مسلمانان با هر دو
این نگرشها از طریق
این نویسندگان،
آشنا بودند.

لحاظ استمرار یا عدم استمرار در واقعیت، تعریف شده‌اند.

ثانیاً شرایط مختلف دوام محمول برای موضع را بر حسب طبیعت درونی قضیه و با شرایط خارجی آن، ملاحظه نمود و بر اساس این نگرش، شش نوع ضرورت را از یکدیگر تفکیک کرد که همگی در عنصر دوام مشترک هستند.

ثالثاً از خود زمان، قطع نظر از ضرورت، امکان و امتناع، به عنوان «جهت» استفاده نمود و دو نوع دوام به شرط ذات موضوع یا به شرط وصف عنوانی موضوع را از یکدیگر و همچنین از اقسام ضرورت متمایز نمود. ابن‌سینا این تفکیک را از آن جهت انجام داد که رابطه بین ضرورت و دوام، یک طرفه است؛ یعنی اگرچه در ضرورت لزوماً دوام نهفته است، اما در دوام لزوماً ضرورت وجود ندارد. خواجه نصیر در شرح اشارات، این تفکیک را از ابتکارات ابن‌سینا دانسته است.

قیاس علامت

ارسطو قیاس اضماری یا علامتی را ظنی و خطابی دانسته است. رواقیان قیاس علامتی را به عنوان یک نگرش کلی به همه استدلال‌ها و قیاسات تعمیم داده‌اند. ابن‌سینا در این بین، از رهگذر یک تقسیم‌بندی در «علامت» به تلفیقی بین این دو دیدگاه متغایر، دست یافته است. وی در کتاب شفا علامت را به دو نوع «ضروری» و «محموده مظنونه» تقسیم می‌کند. مثال قیاس علامت ضروری در نزد او همان است که رواقیان گفته‌اند: «امراة لها لبن، فقد ولدت.» ابن‌سینا این قیاسات را از اقسام دلیل می‌شمارد، چون در آنها از معلول به علت می‌رسیم. سپس علامت مظنونه را در شمار قیاسات ظنی می‌آورد که در خطابیات مقبول واقع می‌شوند.

«قیاس» و «شرطیه متصله» مطابق آن

یکی دیگر از بحث‌های رواقیان که مورد توجه ابن‌سینا قرار گرفته این است که آنان از لحاظ صورت و هم از لحاظ اعتبار و صدق، بین قیاس و قضیه شرطیه متصله، تطابق قائل شده‌اند. ابن‌سینا تصریح می‌کند که هر واحد استدلال یا قیاس در قالب یک ترکیب شرطی قابل پی‌ریزی است و می‌توان صدق و اعتبار قیاس را بر مبنای صدق و اعتبار شرطیه متصله تبیین نمود.

استلزام مادی

«استلزام مادی» از یک سو از مفاهیم و مبانی اساسی منطق جدید است و از سوی دیگر ریشه در تعبیر فیلون از مفهوم شرط دارد. استلزام مادی یا «شرطی مادی» به وسیله دو ادات «سلب» و «عطف» تعریف می‌شود. ابن‌سینا نیز قضیه شرطیه متصله را به وسیله ادات «سلب» و «عطف» تعریف می‌کند: «المتصل لایجوز ان یکون مقدمه صادقه و تالیه کاذبه.»

سه برخورد

به طور کلی ابن‌سینا با مسائل و آرای مگاریان و رواقیان سه برخورد متفاوت داشته است: یک: بعضی از آن‌ها را صرفاً انعکاس داده ولی در نظام منطقی خود وارد نکرده است. مانند بحث از دیدگاه فیلون در باب قضیه شرطیه در شفا. دو: بعضی از آن‌ها الهام بخش ابن‌سینا بوده‌اند. یعنی وی آنها را عیناً اخذ نکرده، بلکه به نحوی از آنها الگوبرداری کرده است. مانند دیدگاه دئودوروس در باب قضایای شرطیه، که الهام بخش ابن‌سینا در زمینه سور قضیه شرطیه بوده است.

سه: بعضی از آن‌ها را عیناً اخذ کرده و در نظام منطقی خویش مورد استفاده قرار داده است. مانند: ۱. اهمیت شرطیات به اندازه حملیات. ۲. اعمال نگرش تجزیه‌ناپذیری به قضیه در منطق شرطی. ۳. بیان قضیه شرطی به صورت «اگر مقدم آنگاه تالی». ۴. بیان استدلال‌های شرطی در قالب قضیه شرطی. ۵. بیان قضایای موجبه و سالبه به صورت «عین مقدم» یا «نفی مقدم» و یا «عین تالی». ۶. به کارگیری قضایای مرکب. ۷. ارزش صدق و کذب قائل شدن برای مقدم و تالی. ۸. برقراری معادله منطقی بین عوامل ترکیب قضایا در قالب مثال. ۹. تطبیق اجزای استدلال با اجزای قضیه شرطیه. ۱۰. نظریه علامت در قیاس. ۱۱. طرح زمان به عنوان یک عنصر منطقی در منطق موجّهات. ۱۲. ملاحظه ساختار و طبیعت درونی قضیه در حوزه موجّهات. ۱۳. طرح بحث جهت به لحاظ شرایط خارج از ذات موضوع و نفس محمول. ۱۴. ارائه تعبیرهای مختلف از قضایای شرطیه برگرفته از دیدگاه‌های گوناگون رواقی در نحوه اتصال مقدم و تالی.

جالینوس



فارابی در التحلیل
توضیح می‌دهد که
جالینوس در تشریح
اعضای انسان،
امور مشاهده پذیر را
سبب (یا علامت)
امور غیر قابل
مشاهده قرار داده است.
به گفته فارابی زبان و
منطق به کار رفته
برای این دو دسته از
اشیا توسط جالینوس،
زبان و منطق شرطی و
قیاسات استثنایی است.